

نمیدانم که دلرا کی برون ازانتظار ارد
 که می با انهمه لطف و صفارنج خمار ارد
 که رسم اسمانست اینکه گل درپیش خارارد
 که درروز شماراخر که مارا در شمارارد
 فرات ازبی بری در انجمن خجلت بیارارد
عباس فرات

بما داد ان پربرخ وعده و صلی که مستی
 شراب بیخمار از لعل خویشم بخش ایساقی
 عجب نبود اگر گردون کند و صل توام قسمت
 مخوان اقسانه روز شمارایشیخ رندانرا
 نهال طبع ما پیش وحید و عبرت و افسر

غزل

پیش آر باده را که ز کف رفت اختیار
 بشکستم از عناد فلک باز می بیار
 جز این حرامزاده نااصل نا بکار
 هم در دهچر دلبر و هم رنج روزگار
 نشو و نما چه سود چو باید شدن غبار
 مانند بجهل و خوردن و خفتن در انتظار
 بر تخته شکسته و یاتخت زر نگار
 کو گفت با تلامذه در وقت احتضار
 هر کس نمایشی دهد و او فتد زکار
 اما به کیش و مذهب خود باش استوار
محسن شمس ملک آرا

پشتم شکست از اثر فرقت نگار
 با آنکه تو به از ره اخلاص کرده ام
 گشتم بسی علاج بدفع الم نبود
 بگذار تا ز خاطر من شست و شو کند
 اینجا کجاست خلقت انسان ز بهر چیست
 دیدن مکررات و بحسرت شدن بخاک
 اینست عاقبت چه تمتع بری ز عمر
 بشنو بیان فلسفه زان نامور حکیم
 باز بگیریم ما و جهان جایگاه لب
 محسن بگو حقیقت عالم بقدر فهم

عرفی شیرازی

غزل سوم

غم چو گوارا قتاد برك و نواز و طلب
 یا به طلب گر خوشی ترك دعا و طلب
 تشنه رسی چون به خضر زهر فنا و طلب

دل چو بغم شاد زیست مهر و وفا زو طلب
 یا بدعا غیر درد از در یزدان مخواه
 چون روش عهد ما کرده فلک و از کون

آن که کشید يك شراب زو مطلب در دوصاف وانکه خوردنوش زهر درد دوازو مطلب

از چه روی نزد شیخ جانب عرفی شتاب

مطلب اگرهای و هواست خیزو بیازو مطلب

غزل چهارم

صد قول بیک زمزمه طی میکنم امشب مسنی نه باندازه می میکنم امشب

مجنون تو را قبله اجابت ز دعا برد هنگام دعا روی به حی میکنم امشب

ان خنده که دی ساغرجم داشت بخورشید برجام جم و مجلس کی میکنم امشب

نگشود در گفت و شنیدم به مشایخ ان داد و ستد بادف ونی میکنم امشب

همت نه متاعی است که ارزد بتقاضا این زمزمه باحاتم طی میکنم امشب

عرفی لب من درد بافغان نگشود است

این ناله بفرموده نی میکنم امشب

ایا میشود کسی که غزل اول و دوم را گفته است غزل سوم و چهارم را بگوید

یا میشود کسی که غزل سوم و چهارم را گفته است بتواند غزل اول و دوم را بگوید

اگر غزل سوم و چهارم کلام عرفی است پس هر شاعر مبتدی هم عرفی است عقیده من

این است که هر شاعر بلکه هر فارسی دانی هم میتواند در يك هفته يك دیوان مثل

غزل سوم و چهارم بگوید اگر میل داشته باشید همین حالا برای شما پنج شش غزل

مهمل از این قبیل بگویم - اغلب اشعار غزلیات منسوب به عرفی نظام است نه شعر

و فرق میان نظم و شعر این که شعر دارای احساسات مخصوصه است و نظم عبارت از

مطالب عادی است بوزن یکی از بحور مسلمه در آید مثلا این شعر صائب -

به زکوة حسن بگذر سوی گلستان که گلها همه با کف کشاده زیبی دعا نشسته

شعر است و این شعر منسوب به عرفی -

ز دعا چه کار جویم که میان تنک داستان به - زار نا مرادی اثر دعا نشسته

نظم است هیچ احساس شاعرانه ندارد.

موافق دیباچه کلیات و مائر رحیمی و استنباط از ماده تاریخ مذکور عدد غزل های دیوانی که خود عرفی مرتب کرده بود دوست و هفتاد بوده و اکنون در نسخه مطبوعه یانصد و شصت و چهار غزل موجود است پس قریب سیصد غزل آن از غیر عرفی است و من میتوانم آنها را جدا کنم قصایدی که منسوب به عرفی است و مکرر بطبع رسیده تمام از عرفی است چه همه دارای يك سبك و زبان پراز احساسات شاعرانه است قصایدی که در مسوده خودش بوده موافق شعر ماده تاریخ بیست و شش بوده و اکنون در نسخه چاپی پنجاه و يك است - معلوم میشود سرا جا توانست از ممدوحین باقی قصائد او را جمع کند.

ممکن است بعضی تصور کنند که شاعر قصیده گو غزل را مثل قصیده نمیگوید و بالعکس مثل اینکه خاقانی و انوری و ظهیر غزل را به خوبی قصاید خود نگفتند و سعدی و حافظ قصیده را به خوبی غزل نساختند جواب این است که تسلیم داریم شاعری که بیشتر اوقات خود را در يك قسم شعر صرف نموده اقسام دیگر را به خوبی ان قسم نمی گوید لیکن نه این که در اقسام دیگر بکلی مهمل گو و یا ناظم صرف بشود قصاید سعدی و حافظ بدرجه غزلشان نیست اما باز هم اشعار عالی استادانه است نه مثل غزلیات منسوب به عرفی. غزلیات انوری و ظهیر و خاقانی هم از زبانهای استاد بیرون آمده و در همان سبك و بلاغت قصائدشان است. مثلاً این غزل خاقانی در همان اسلوب و زبان خود او است.

غزل

ز بد عهدان وفا داری نیاید
به نسبت جز جفا کاری نیاید
ازو جز زشت گرداری نیاید

ز خوبان جز جگر خواری نیاید
ز ایام و ز هر کایام پرورد
ز خوبان هر کرایش آزمائی

ز نیکان گریدی جوئی توان یافت	ز بد گو نیک انکاری نیاید
ز می سرکه توان کردن ولیکن	ز سرکه می طمع داری نیاید
دلا یاری مجوی از یار بدعهد	کران خونخوار جز خواری نیاید
پری را مانند ان بی شرم ورنه	ز مردم مردم آزاری نیاید
تویاری از حریفان تا نخواهی	کز ایشان خود بجز ماری نیاید
چه سود این ناله کاندرد چشم بختم	ز نفسخ صور بیداری نیاید

بناله یار خاقانی شو ای دل

که از یاران تو را یاری نیاید

اگر کسی بخواهد بعد از مطالعات و مقابلات زیاد قصاید انوری را که از بزرگترین شعراء قصیده گوی فارسی است برقصائد عرفی ترجیح دهد باید خیلی احتیاط و تفکر نماید و در واقع کار خطرناکی میکند در حالیکه هر فاضلی میتواند اشعار هر استاد غزل را به غزلیات عرفی ترجیح دهد و حق بجانب ان فاضل است - اما اگر کسی بخواهد غزلیات شعرای دیگر قصیده گو مثل خاقانی و ظهیر و قآنی را در مقابله با اشعار اساتذۀ غزل مرجوح قرار دهد به ایشان ظلم کرده و در قانون ادب ملقب به بی انصاف میگردد همچنین است حال کسی که قصائد اساتذۀ غزل مثل سعدی و حافظ و عراقی را استادانه نداند چه هر چند قصاید ایشان درجۀ غزلیات ایشان را ندارد اما تمام استادانه و از بهترین اشعار فارسی و قابل استفاده عموم فارسی زبانان است بر عکس غزلیات منسوب به عرفی که اغلب نظم صرف و خالی از ملاحات و نکات شعری است .

عرفی در قصاید خودش اغلب تتبع از اساتذۀ قبل از خودش کرده و خوب از عهده بر آمده و قصایدش کمتر از قصاید ایشان نیست برعکس غزلیاتش که هر جا تتبع کرده بکلی ضایع کرده و مثل این است که کسی در جواب ادله محکمه حریف قاهر

خود نیش واکرده یی ی بگوید مثلاً عرفی در قصیده که مطلعش این است .

ای داشته در سایه هم تیغ و قلم را وی ساخته آرایش هم فضل و کرم را
 و در مدح خان خانان سروده تتبع از انوری و ابوالفرج کرده و قصیده اش کمتر
 از قصایدان دو استاد نیست اگر چه خود عرفی قصیده خود را بهتر میدانند که میگوید
 انصاف بده انوری و ابوالفرج امروز بهر چه غنیمت شمارند عدم را
 بسم الله از اعجاز نفس جان ده شان باش تا من قلم اندازم و گیرند قلم را
 ظهیر فاریابی قصیده مشهوری دارد که مطلعش این است .

سپیده دم چو شدم محرم سرای سرور شنیدم آیت توبوا الی الله از اب حور
 عرفی در جواب قصیده در نعت گفته که چند شعرش این است .

سپیده دم چو زدم استین بشمع شعور شنیدم ایت استفتحوا ز عالم نور
 به دل ز شاهد بزم ازل ندا آمد که ای تمام وفا از رضای ما بس دور
 زهی اطاعت و حسن ادب خهی طاعت که با اطاعت مائی ز وصل ما مهجور
 زیاد از این نه حلال است دوری از بر ما اگر به حوصله نازی در آبه بزم حضور
 اگر چه عرفی این قصیده را بخوبی ظهیر نگفته لیکن باز هم استادانه ساخته
 انوری يك قصیده دارد که مطلعش این است .

جرم خورشید چو از حوت در آید به حمل اشهب روز کند اد هم شب را ارجل
 عرفی در تتبع او قصیده در مدح حکیم ابوالفتح ساخته که مطلعش این است
 چهره پرداز جهان رخت کشد چون بحمل شب شود نیم رخ و روز شود مستقبل
 نیم رخ و مستقبل اصطلاح نقاشان است - تمام اشعار دیگر این قصیده هم پر
 از مضامین عالی و احساسات تند شاعرانه است .

حالا تتبع غزل های منسوب به عرفی را به بینید - حافظ غزلی دارد که چند

بیتش این است

آن پیک نامور که رسید از دیار دوست
جان دادمش بمژده و خجالت همی برم
سیر سپهر و دور قمر را چه اختیار
عرفی در تتبع ان این غزل را گفته است .

جز در پناه وصل و دل استوار دوست
قاتل چنین خوش است که بیرحم تر شود
صد تن شهید شهرت و یک تن شهید عشق
هر گز بهار لطف و خزان ستم نبود
بر سر کلاه عزت عشقم حرام باد
عرفی بحال نزع رسیدی و به شدی
ایضاً غزل ذیل از حافظ است

کس عافیت گمان نبرد در دیار دوست
از التماس دشمن واز زینهار دوست
این هم بسعی غمزه مردم شکار دوست
در بوستان غمزه مردم شکار دوست
گروقت صحبتش نهم بر کنار دوست
شرمت نیامد از دل امیدوار دوست
بصد هزار زبان بلبلس در اوصافست
چه وقت مدرسه و بحث و کشف کشف است
که می حرام ولی به ز مال اوقاف است
که هر چه ساقی ماریخت عین الطاف است
که صیت گوشه نشینان ز قاف تا قاف است
همان حکایت زر دوز و بوریا باف است
کمون که در کف گل جام باده صافست
بخواه دفتر اشعار و رو بصحرا کن
فقیه مدرسه دی مست بود و فتوا داد
به درد و صاف تورا کار نیست دم در کس
بیر ز خلق و ز عنقا قیاس کار بگیر
حدیث مدعیان و خیال هم کاران

خموش حافظ و این نکته های چون زر سرخ

نگاه دار که قلاب شهر صراف است

در جواب آن این غزل در دیوان عرفی موجود است .

می مغانه که از درد شور و شر صاف است
امام شهر ز سر جوش خم نه پرهیزد
به محتسب ندهی قطره که اصراف است
نزاع بر سر ته شیشه های ناصاف است

لباس صورت اگر واژگون کنم بینند که خرقه خشنم جامه طلا باو است
خیال مغیبه می بزم که غمزه او بلای صومعه داران قاف تا قاف است
گرفتم آنکه بهشتم دهند بی طاعت قبول کردن و رفتن نه شرط انصاف است

اگر به صحبت عرفی به سهو بنشستی

بگوش پنبه فرو نه که سر بر سر لاف است

آیا میشود گفت غزلهای مذکور عرفی که ساخته يك شاعر مبتدی است هیچ نسبت به غزل های حافظ دارد .

دلیل دیگر بر آنکه غزلیات منسوب به عرفی همه از او نیست این است که عرفی در ابتدای بسیاری از قصاید تشبیب نموده که یکنوع غزل است و اگر ان تشبیب ها را با غزل ها - مقابله و مقایسه کنیم تفات از زمین تا آسمان است مثلاً در يك قصیده نعتیه اینطور تشبیب نموده .

دل من باغبان عشق و حیرانی گلستانش از دل دروازه باغ و ابد حد خیابانش
گلی زین باغ اگر چینی بیاوردستی از بینش که نقش لوح محفوظست بر اوراق اغصانش
اگر سردر هوا گردد کسی باری دران وادی که گر در چه قدمه در باشد ماه کنعانش
نثار محرمان بزم عشق آیا چها باشد که درد و داغ میریزند بر بیرون نشینانش
فتاندم در ازل گردی ز دامن این زمان بینم که نامش عالم است و میکشد در دیده خاقانش
اگر طفل دلم را دایه حور اید و گر مریم بهنگام مکیدن زهر میجو شد ز پستانش
صفا می جوید از قصر دلی معموره جنت که انواع خرابیها بود معمار ایوانش

در غزلیاتش غزل ذیل در همان وزن و قافیه است .

غزل

چوتیر از دل کشم کوشربتی از لعل خندانش که باهوش آیم و در سینه دزدم نیش پیکانش
بدامن چشم از خوناب حسرت پاک میسازد ولی گوید که خون گریبی تبسم های پنهانش

حریم دل بود منزلکه دلها ولی عارف دلش در کعبه و همسایه دیراست ایمانش
 بزجری کشته ان غمزه گردیدم که از خجالت شهادت نامها شستند در کوثر شهیدانش
 بگاہ خواب سر بر زانوی خسرو نهد شیرین ولیکن استین کوهکن باشد مگس رانش
 چه منتها که بر خوبان نهد در پرسش محشر چو ناحق کشتکان خویش را اینند حیرانش

باقی اشعار عرفی باری معلوم شد که غرلهای منسوب به عرفی اغلب از غیر او است اما قصاید و رباعیات و قطعات تمام از او است که در همان اسلوب و سبک او است - عرفی در مثنوی هم طبع آزمائی نموده مجمع الابرار خود را که تقریباً یک هزار و چهارصد بیت است در جواب مخزن الاسرار نظامی نوشته آن مثنوی اکنون در دست و در همان سبک و زبان عرفی است اگرچه به مخزن الاسرار نمی رسد لیکن از دماغ یک شاعر استادتر و دیده است شعرا و جمع الابرار این است

بسم الله الرحمن الرحيم
 موج نخست است ز بحر قدیم
 مثنوی دیگر او فرهاد و شیرین است که تقریباً چهارصد بیت و یقیناً از خود او است شعرا و لش این است .

خداوندا دلم بی نور تنک است
 دل من سنک و کوه طور سنک است
 عرفی رساله کوچکی هم در نثر نوشته که اسم با مسمی است که نصایح به نفس خود کرده من آن را خوانده ام نثری است عالی اما تقریباً ده صفحه است و نمیتواند عرفی از قوت انشای او نماید .

سبک عرفی در صورتی مامیتوانیم از مزایای اشعار عرفی لذت بریم که از سبک او مطلع باشیم اسلوب عرفی مخصوص به خودش نیست بلکه جمعی از شعرای فارسی قبل از او تا مدتی آن اسلوب را داشتند - و میشود به آن سبک متوسطین نام دهیم -

شاعری فارسی در اوایل قرن سوم هجری از تقلید شاعری عربی به وجود آمد

و در ابتداء نظر شعراء به فصاحت الفاظ بوده و استعارات و تشبیهات آن اندازه استعمال میکردند که ضرری بفهم سریع شعر نزنند، و هر فارسی گوئی بمجرد شنیدن شعر معنی را بفهمد - رودکی و دقیقی و فردوسی آن طور شعر گفتند تا اذهان عادی بشعر گشت و شعراء بیشتر توجه بمعنی کردند و استعمال تشبیهات و استعارات را بقدری ترقی دادند که اغلب اشعارشان برای علماء گفته شد نه عموم و مخصوصاً نظامی و خاقانی بیشتر اشعار خودشان را برای علماء گفتند و تا کنون قصائد خاقانی و مخزن الاسرار نظامی محل استفاده علماء است و بس چون توجه این دسته از شعراء بیشتر به معنی شعر بوده نه به لفظ کلامشان پراز بلاغت است و مثل کلام دسته دیگر (مثل حافظ و سعدی) فصاحت ندارد و در قرن هفتم هجری مثل امامی هروی و میجد همگر و سعدی و هماد در شاعری انقلاب انداخته باز فصاحت را بر بلاغت ترجیح داده در زبان تکلمی مردم بدون تشبیهات و استعارات عالمانه شعر گفتند و شعر که مخصوص علماء شده بود باز عوام فهم گشت و عوام هم شعر گو شدند مگر بعضی از شعراء گاهی در تتبع نظامی و خاقانی اشعار عالم فهم هم میگفتند و در واقع آن نادر بوده و برای عموم شعر فهمی و شعر گوئی علم مدخلیت نداشت و فائده به زبان فارسی از این قبیل شاعری عام فهم رسید که سر زبان طبقات مردم افتاده زبان فارسی را تا حال به يك حالت نگاهداشت . در آخر قرن نهم باز شعراء از اشعار عام فهم گفتن به تنگ آمدند و بطرف بلاغت معنی و تشبیهات و استعارات عالمانه توجه نمودند - ابتدای آن از مجلس ادبی امیرعلی شیرنوائی و ملا عبدالرحمن جامی شد و فغانی شیرازی بعد از ایشان در غزل آن سبک را تعقیب لطیفی کرد و شهرت بزرگی یافت در حلقه ادب فارسی اهلی شیرازی و خواجه اصفی و میرشاهی معاصر ان فغانی از تعقیب کنندگان همان سبک بودند و بعد نوبت به لسانی و شریف تبریزی و یحیی لاهیجی و محتشم کاشی و ضمیری اصفهانی و وحشی بافقی رسید و آن سبک علمی تمام ایران و هندوستان و

توران را فرو گرفت و بعد از میرزا قلی میلی و خواجه حسین ثنائی و ولی دشت بیاضی و صالحی و قاضی نورالدین اصفهانی و فهمی و حاتم کاشی و ملک ومیر و الهی قمی و صبری ساوجی و حضوری قمی و روز بهان و هلالی همدانی در سبک و اسلوب مذکور مبالغات نمودند تا عرفی شیرازی در هند سر بر آورد و تجدد های مخصوص در آن احداث نموده اذهان ادباء را بکلی به خودش جذب نمود و شعراء هر مرکز فارسی بناء تقلید از او را گذاشتند و فیضی در دهلی و رکنای مسیحی و حکیم شفائی در اصفهان از او تقلید کردند و شعرای بعدهم آن سبک را نگاهداشتند و استادترین غزل گوی آن سبک صائب تبریزی شده که وقتی باید جامعه از او هم معرفی کند - سبک مذکور در تمام مراکز ادب فارسی از آخر قرن نهم هجری تا وسط قرن دوازدهم (قریب سه قرن) جاری بوده و تا درجهٔ محل توجه گردید که طرف افراط آن (معمی گوئی) هم يك فن بزرگ شعر گردیده تصنیفات متعدده در آن فراهم شد در حالیکه در شعرای امروز اثری از معمی گوئی نیست

در اواسط قرن دوازدهم چنان بالای ناگهانی بر ایران نازل شد که صدمه بزرگ به علم و ادب و شاعری زده اذهان مردم را پربشان ساخت - افغانها ایران را قتل و غارت و سلطنت علم و ادب پرور صفویه را تباه کردند و بعد از آن هم ایرانی ها در تحت قیادت نادرشاه در جنگ و فتوحات مشغول شده شعر و شاعری را فراموش کردند تا در زمان سلاطین زندیه (در آخر قرن دوازدهم) حواسها جمع و مشغول اصطلاحات خانه خود شده به شعر توجه نمودند اما بهمان اشعار طبیعی عوام فهم از این جهت می بینیم شعرای بزرگ آن زمان مثل هاتف اصفهانی و صباحی بیدگلی و لطف علی بیگ آزر و امثال ایشان که ابتدای سبک متاخرین هستند در همان سبک سعدی و حافظ شعر میگفتند

بقیه دارد

